

پزشکی در شاهنامه

-۲-

داروها و گیاهان پزشکی در شاهنامه : ایرانیان باستان با گیاهان طبی کاملاً آشنا بودند و بسیاری از آنها را میشناختند ، همچنین موضوع زهر و سم در پزشکی باستانی نقش مهمی ایفاء مینموده است و دادن زهر و سم به مخالفان و آلوده نمودن تیرها و نیزه‌ها در آن دوران در جنگها بسیار رواج داشته است.

در ابتدای شاهنامه و هنگام شرح پادشاهی جمشید، فردوسی از بان و کافور و مشک و عود و عنبر و گلاب نام برده است که هنوز هم بعضی از آنها از قبیل کافور و نوعی از مشک گیاهی در پزشکی مصرف میشود، ظاهراً از کافور در ایران باستان برای مومیائی کردن مردگان استفاده میکردند و فردوسی نیز در این باره یادآوری کرده است. از برخی گیاهان دیگر که هنوز هم مصرف طبی دارد در شاهنامه نام برده شده است مانند درمنه یا درمنه:

بگردیم تاراج گنج و بنه بایران نهشتیم جز درمنه
بپوشید روی هوا را به تیر رخ شید تابان شده چون زیر
بزدیدک ایشان یکی مرغزار فراوان در او کوکنار و چنار
و تریاک (بمعنای پازهر) : آنجا که زال در مخالفت با پادشاهی لهراسب خطاب به
کیخسرو میگوید :

سربخت آنکس پر از خاک باد دهان ورا زهر تریاک باد
همچنین گیاه ژاژ : که هرچه بخایند نرم نشود و اصطلاح ژاژ بمعنی سخن سیاوه و
بیهوده و ژاژخای در زبان فارسی از نام این گیاه گرفته شده است:

در آن مرز بینی درختان ناژ زمینش همه لاله زار است و ژاژ
خون سیاوشان یا پرسیاوشان : گیاهی است که در پزشکی هم اکنون نیز
استعمال میشود ، فردوسی در داستان غم‌انگیز سیاوش گوید که چون سیاوش کشته شد و خون
او بر زمین ریخت :

گیاهی برآمد همانکه ز خون بدانجا که آن طشت شد سرنگون
گیاه را دهم من کنونت نشان که خوانی همی خون اسپاوشان
معروف است که پرسیاوشان گیاهی است که هرچه آن را بپزند باز می‌روید و جان
تازه می‌گیرد و این گیاه نشان زندگی پس از مرگ و مداومت حیات سیاوش است.
بیماریها و فاهجاریها در شاهنامه: غیر از گیاهان طبی ، در شاهنامه از بیماریها
نیز نام برده است.

از برآمدگی غدهٔ جلو کردن بنام «خجش» ذکر شده است این بیماری را ما امروز
بنام «گواتر» می‌شناسیم.

فرستاد و گفت ای یل پهلوان
همچنین از ناهنجاریهای جسمی یاد کرده است از قبیل (کاز) بمعنای لوج و احول:

به دو چشم کاز و سرش بود کل
به یک پای لنگ و بیک دست شل
(لوش) بمعنی کسی که لقوه (= فلج صورت) دارد :

زلوشین دهانت سخن راست ران
واژه پزشک را فردوسی بارها در شاهنامه تکرار کرده و بهمین معنای امروزی بکار
برده است :

نه آن خستگان را خورش یا پزشک
پزشک آمد و دید پیشار شاه
سوی تندرستی نشد کار شاه

که در پیشاب بیماران مشاهده می کردند به نوع و روند بیماری پی میبردند.
در شاهنامه حتی از حالات و صداهائی که در واقع هیجان و غیر عادی پیش میآید
یاد شده :

به دقت جماعش یکی جنجه خاست
تو گوئی که گاوی بغرید راست

پزشکی که به اسکندر هدیه شد : فتح ایران بدست اسکندر و آمدن پزشکان
یونانی با اسکندر به ایران باعث گردید که طب یونانی در ایران نفوذ نماید. گذشته از این
خود اسکندر مقدمات پزشکی را نزد ارسطو فرا گرفته بود و با اینکه در منابع قبل از اسلام
همه جا از او بنام گجستگ (= ملعون) یاد کرده اند اما در ادبیات بعد از اسلام بخصوص
در شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه (شرفنامه و اقبالنامه) نظامی، زندگانی او را با افسانه های
عجیب آمیخته اند و حتی در بعضی موارد بناو جنبه تقدس داده اند آنچه در این پژوهش
مورد نظر ماست لشکر کشی اسکندر به هندوستان است که پادشاه هند پیش از آن خوابی دیده
بود و خوابگزاران به او گفته بودند که شاه نباید با اسکندر بستیزد و باید از او فرمانبرداری
کند ، شاه هند فرستاده اسکندر را بنواخت و فرمانبرداری او را گردن نهاد و بدو نوشت که
مرا در جهان چهار چیز شگفت است ، دختری دارم که در زیبایی و شایستگی مانند ندارد،
و جامی که چون از آب یا می پر کنند هر چند از آن بیاشامند گامش نیابد، سوم پزشکی است
دانا و ارجمند، و چهارم فلسوفی که داننده رازهای نهان است:

سوم آنکه دارم یکی نوپزشک
که علت بگوید چو بیند سرشک
اگر باشد او سالیان پیش گاه
ز دردی نیچند جهاندار شاه

اسکندر پزشک را پیش خود میخواند و او را میآزماید و چون راز تندرستی را بر
او آشکار میکند، مورد نوازش و نیکوئی اسکندر قرار میگیرد...

فردوسی از زبان پزشک سخنانی میگوید که حتی در این دوران متخصصین و کارشناسان
بزرگ پزشکی و تغذیه همواره تکرار میکنند که : نباشد فراوان خورش تندرست. زیرا یکی
از علل عمده مرگهای ناگهانی و سکنه های قلبی را پر خوری و کم کاری میدانند.

آب زندگانی یا اکسیر اعظم : عموماً کشور گشایان و جهانخواران تاریخ به دوما موضوع پیش از هر چیز از زمان باستان همواره در پی آن بوده و هستند که معجون یا اکسیری بخورند که عمرشان طولانی شود و یا آنکه پیری آنان به جوانی مبدل گردد و واژه‌های آب زندگانی، آب حیات، آب حیوان و اکسیر اعظم بدنال این آرزو پندیدار شده و شنیدنی است که در این زمان حصول به چنین امید دیر یاب یعنی عمر جاوید یا لااقل زندگانی دراز زمامداران مخوفی چون استالین و فرانکورا به تکاپو در نیل باین آرزو وا- داشته بود و هنوز هم هر روز در روزنامه‌ها خبر کشف داروی جدیدی در این مورد انتشار می‌یابد، اسکندر نیز بهمین گمان بدنال آب حیوان میرود. گرچه فردوسی از زبان برهمن آزاده‌ای باو میگوید:

چودانی که از مرگ خود چاره نیست ز پیری بتر نیز پتیاره نیست
جهانرا بکوشش چه جوئی همی گل زهر خیره چه بوئی همی
ز تو باز ماند همین رنج تو بدشمن رسد کوشش و گنج تو

داروی حیات بخش : موضوع شایان مطالعه دیگری که در شاهنامه هست نوشدارو میباشد. نوشدارو پازهر یا معجونی بوده است که آنرا داروی بی‌مرگی و داروی حیات بخش می‌پنداشتند، نظامی گنجوی میگوید :

تا رسیدن به نوشداروی دهر خورد باید هزار شربت زهر
سعدی عقیده دارد اگر از زندگی چیزی نمانده باشد ، نوشدارو کار زهر را میکند :
اگر از حیات نمانده است بهر چنانست کشد نوشدارو که زهر
نوشدارو را ظاهراً بیشتر برای علاج زخمهایی که با تیر یا تیغ زهر آلود ایجاد میشده بکار میبرده‌اند .

در باره ترکیب نوشدارو بطور قطع و یقین نمیتوان گفت از چه موادی ترکیب یافته بوده‌است. ولف شاهنامه شناس بزرگ آلمانی در فهرست شاهنامه نوشدارو را به بلسان (Balsan) ترجمه کرده‌است که گیاهی است بصورت درختچه‌ای که همه اعضای آن گیاه محتوی ماده صمغی مخصوصی میباشد و دانه این گیاه بنام تخم بلسان مصرف طبی دارد. همچنین بلسان نام عام همه گیاهانی است که از آنها صمغ استخراج میشود، دکتر محمود نجم‌آبادی مؤلف دانشمند تاریخ طب ایران یکی از مواد نوشدارو را گیاه هوم میدانده که در آئین هندویان و ایرانیان قدیم گیاه مقدسی بوده و برخی محققین پنداشته‌اند که این گیاه همان افدرا (Ephedra) میباشد که هنوز هم مصرف پزشکی دارد و دارای ماده ایست بنام افدرین که امروزه در درمان تنگ نفس استعمال میشود، نوشیدن هوم آریائیان را به شف و شادی وامیداشته و در اوستا چندین جا بآن اشاره گردیده است.

آنچه نام نوشدارو را در ادبیات ایران جاودان کرده داستان مرگ جانگداز سهراب بدست رستم و خواستن نوشدارو از کیکاووس است که سراینده بزرگ ایران بیانگر آنست...

و بدینسان (نوشداروی پس از مرگ سهراب) ضرب المثل شد بدانگونه که انوری در این شعر آورده :

بعد از این لطف تو باما به چه ماند دانی ؟
نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند
در شاهنامه زمینه‌های گسترده‌تر و ناشناخته‌ای در باره پزشکی موجود است که جای آن دارد پژوهندگان جوان در این باره تحقیق کنند و حتی پزشکان دکترای خود را اختصاص بدان دهند .

دکتر محمد سیاسی رئیس انجمن ادبی اصفهان

توضیح بعضی از لغات :

بان (= پان) درختی است که در آسیای جنوبی و جنوب شرقی و شمال آفریقا می‌روید ، برگهایش شبیه برگ آقایی و گلهایش قرمز یا سفیدند و بشکل خوشه در انتهای ساقه قرار دارند (فرهنگ معین جلد ۲)

کافور ماده معطر جامدی است که از برخی گیاهان از قبیل ریحان و بابونه خصوصاً از دو نوع درخت بنام کامفورا که در ژاپن و چین و جزایر سوماترا می‌روید ، استخراج میشود ، در پزشکی بعنوان تقویت کننده قلب بکار می‌رود و سابقاً جهت مومیائی کردن اجساد استعمال میشد ، فردوسی در شاهنامه گوید :

همی ریخت کافور گرداندرش بزمین گونه بر، تا نهان شدسرش
(شاهنامه - فرهنگ معین جلد ۲)

مشک ماده ایست معطر که از کیسه کوچکی که در زیر پوست شکم و مجاور عضو تناسلی جنس نر آهوی ختائی (= آهوی ختن) قرار دارد بدست می‌آید ، مشک تازه ماده ایست روغنی و قهوه‌یی رنگ و لزج و بسیار معطر که اگر بماند سخت و شکننده و قهوه‌یی تیره مایل به سیاه است و طعم آن اندکی تاخ می‌باشد و بدو صورت در تجارت عرضه میشود یکی مشکی که در کیسه مشک (نافه) است و دیگر مشکی است از نافع خارج شده و با مواد خارجی آمیخته است ، مشک در عطر سازی و معطر ساختن برخی مشروبات الکلی گران قیمت بکار می‌رود .

مشک اذفر یا مشک چوپان (Chenopode) : گیاهی است که در ناحیه مدیترانه و غالب نقاط ایران می‌روید، گیاهی است با برگهای سبز مایل به زرد و سرشاخه‌های آن بوی مخصوصی دارد و دانه‌هایش کروی و صاف است و در طب عوام بعنوان خلط آور و ضد تشنج و تسکین دهنده سرفه و تنگ نفس بکار می‌رود .

عود درختی است که اصل آن از هندوستان است ، از سوختن چوب این گیاه بوی خوشی متصاعد میشود که به علت شیرهای صمغی و روغنی موجود در آنست . عود انواع دیگری هم دارد که از صمغ خوشبوی آن در عطر سازی استفاده میشود ، چوب این گیاه در منبت سازی هم بکار میرود .

عنبر ماده ای چرب و خوشبو و کدر و خاکستری رنگ و در که دار است که از روده یا معدۀ ماهی عنبر گرفته میشود ، این ماده در عطر سازی بکار میرود .

درمنه گیاهی است که میگویند منشأ آن از ترکستان هست و ارتفاعش تا نیم متر میرسد ، درمنه خودرو و بیابانی است ، آب و عصارۀ آن در طب مستعمل است (فرهنگ معین جلد دوم) .

زریسر گیاهی است دارای ساقه ای کوتاه و گلهای زرد رنگ و برگهای زرد مایل بسفیدی ، بدان جامه رنگ کنند بعضی آنرا پسرک و برخی برگ زردچوبه دانسته اند ، در پزشکی بمعنی زرداب (صفر) و بیماری یرقان نیز آمده است (فرهنگ معین) .

تریاک از کلمۀ یونانی تیریاکوس مشتق شده و در قدیم همه جا در مورد پازهر بکار رفته که تریاق معرب آنست و سعدی گفته : تا تریاق از عراق آید مار گزیده مرده باشد ، ولی بتدریج تریاک به محصول بوته خشخاش (کوکنار) اطلاق گردیده است .

ژاژبوته گیاهی است بغایت سفید و شبیه بدرمنه در نهایت بیمرگی و هر چند شتر آنرا بخاید نرم نشود و به سبب بیمرگی فرو نبرد ، در بارۀ هویت این گیاه اختلافست ، مؤلف برهان آنرا علفی که در دوغ کنند و هم آنرا نوعی کنگر نوشته مرادف خار شتر دانسته است . شادروان علامۀ دهخدا در لغت نامه آنرا همان کاکوتی میدانند (لغت نامه دهخدا شماره ۶- فرهنگ معین جلد دوم) .

چون اسکندر به سیاوش گرد رسید همان ساعت بر نشست و برفت تا آنجا که گور سیاوش بود چون آنجا رسید پنداشت که بهشت است ، بر خاک او رفت ، خاک او سرخ بود ، خون تازه که میجوئید و در میان آن خون گرم گیاهی بر آمده سبز (اسکندرنامه ص ۲۴۳ با اهتمام ایرج افشار) .

هنوز در پاره ای از گوشه های دور سیاوش شهید کامل و سرنوشت او نشان ظلمی است که انسان عرصۀ آنست ، در مراسم سوگواری در کوه گیلویه زنهائی هستند که تصنیف های خیلی قدیمی را با آهنگ غمناکی بمناسبت مجلس عزای میخوانند و ندبه و مویه میکنند و این عمل را سوسویش (= سوگ سیاوش) مینامند . در ادبیات معاصر نیز مرگ سیاوش انگیزۀ کتابهایی چون «سوک سیاوش» ، شاهرخ مسکوب و داستان «سوشون» ، سیمین دانشور که

بیاد دوستی نوشته است که جلال زندگیش بود و در سوکش به سوشون نشسته است و در صفحه اول کتاب این شعر پر راز و رمز و معنی دار حافظ بیچشم میخورد :

شاه ترکان سخن مدعیان میشوند شرمی از مظلّمه خون سیاووش باد !
(سوک سیاوش بقلم شاهرخ مسکوب صفحه ۸۳ - سووشون چاپ پنجم نوشته خان سیمین دانشور).

در ضبط و تلفظ این واژه اختلاف است ، شادروان دکتر معین آنرا چخش و جنش و جنخ (با تقدیم ج بر خ) ضبط کرده ، مرحوم علامه دهخدا خجش (بنقل از فرهنگ اسدی) و خجج (نقل از برهان قاطع) ذکر کرده و شعری منسوب به لبیبی یا رودکی هم بمنوان شاهد آورده است (با تقدم حرف خ بر ج) :

آن خجش زگردش در آویخته گوئی خیکی است پر از باد بیاویخته از بار
در ذیل معجم شاهنامه بنقل از شیخ عبدالقادر بندادی این واژه خجش ولی در معجم شاهنامه تألیف محمد علوی طوسی خجش ضبط شده و اگر بخواهیم شعر فردوسی را با سکون حرف ج بخوانیم اختلافی در وزن شعر ایجاد میشود - بهر حال ضبط و تلفظ صحیح این لغت بر من نامعلوم است .

جنبه بانگی باشد در وقت جماع از مرد یا زن ناگه برآید و آن در خوشی بود (معجم شاهنامه تألیف محمد علوی طوسی)
مجله یغما - دیگر بار از استاد دکتر سیاسی شرم و آرزم داریم که به قول جناب دکتر باستانی مقاله اش مثله شد یعنی اشعار از شاهنامه حذف شد و چند لغت معروف، با این نقص توجه می فرمایند که یکی از بهترین مقالات مجله است.

اقبال یغمائی

از کتاب طرفه ها

مکافات پا در کفش مهتران کردن!

عمیدالملک کندی بزرگمردی دانا و دوراندیش و باتدبیر بود. زمانی که طغرل سلجوقی به نیشابور درآمد نویسنده ای می طلبید که در نوشتن فارسی و عربی چیره و زبان آور باشد. دانندگان عمیدالملک کندی را به وی نمودند. طغرل او را نزد خویش خواند. مهربانها فرمود و از مقر بان خود کرد. چون چندی گذشت طغرل بر دختری از بزرگان فتنه شد و عمیدالملک را به خواستگاری فرستاد. عمیدالملک وقتی به زیبایی و خردمندی و دینداری و پاکیزه خوبی دختر و قوف یافت به جای اینکه دختر را برای طغرل خواستگاری کند، به نکاح خویش درآورد. طغرل خشمگین شد و وی را اخته و در کار مردان ناتوان کرد. اما بسیار نگذشت که دگر بار بر آن دانا مرد مهربان گردید، وزارت را بدو سپرد و هیچ کار بی میل و رضای او نمی کرد.
عمیدالملک نیز وفا بجا آورد، و وقتی طغرل دل به وصل دختر القائم بالله خلیفه بست به تدبیر و تهدید خلیفه را بدین وصلت رضا کرد.